

مایکل دبلیو. آپل

دانش رسمی:

آموزش دموکراتیک در عصر محافظه کاری

ترجمه‌ی

نازنین میرزابیگی



فهرست

۷	پیش‌گفتار: قدرت شعور متعارف
۳۷	مقدمه: سیاست دانش رسمی
۶۱	سیاست شعور متعارف: چرا جناح راست برنده می‌شود؟
۱۰۹	سیاست فرهنگی و متن
۱۴۳	کنترل دانش رسمی
۱۹۱	خلق مخاطب اسیر: شبکه‌ی یک و اقتصاد سیاسی متون درسی
۲۳۵	در هر صورت این برنامه‌ی درسی چه کسی است؟
۲۷۵	«هی مرد، من خوبم»: هنر و سیاست خلق دانش جدید در مدارس
۲۸۹	سیاست تعلیم و تربیت و ساختن اجتماع
۳۰۷	پیوست: آموزش، قدرت، و زندگی‌نامه‌ی شخصی: یک مصاحبه
۳۳۵	کتاب‌نامه

پیش‌گفتار

قدرت شعور متعارف

تحولات پایدار در آموزش اغلب نه تنها با کار آموزگار^۱ آن و محققان، بلکه از طریق جنبش‌های اجتماعی‌ای شکل می‌گیرد که نهادهای سیاسی، اقتصادی، و فرهنگی اصلی ما را به جهت‌هایی خاص سوق می‌دهند. از این رو، بدون قراردادن اصلاحات آموزشی در مرکز، مثلاً، مبارزات طولانی جوامع رنگین‌پوست و زنان هم در راستای شناخت فرهنگی و هم بازتوزیع اقتصادی^[۱]، فهم کامل این اصلاحات در طول چند دهه‌ی گذشته امکان‌ناپذیر است. حتا مسائل بدیهی‌ای چون سیاست‌های دولتی انتخاب برنامه‌ی درسی — از جمله قدرت‌مندترین سازوکارها در فرایندهای تعریف «دانش رسمی» — همان‌طور که در این کتاب نشان می‌دهم، نتیجه‌ی جنبش‌های گسترده‌ی مردم‌گرا و ضدشمال و به‌ویژه مبارزات طبقاتی و نژادی بر سر فرهنگ و قدرتی است که یک قرن پیش این حکومت را در ایالات متحد سازمان‌دهی و بازسازمان‌دهی کرد.

از این رو، نباید عجیب باشد که آموزش باز هم شاهد ظهور و نفوذ جنبش‌های اجتماعی قدرت‌مند است. برخی از این جنبش‌ها ممکن است به دموکراتیک‌سازی فزاینده و برابری بیش‌تر منجر شوند، در حالی که برخی دیگر مبتنی بر تغییر بنیادی در خود معانی دموکراسی و برابری و تا حد زیادی واپس‌گرایی اجتماعی و فرهنگی هستند. متأسفانه، دومی قدرت‌مندتر از همه ظاهر شده است.

1. educator

چرخش به راست یا «بازسازی محافظه‌کارانه» نتیجه‌ی سال‌ها تلاش ایدئولوژیک با حمایت مالی مناسب و خلاق جناح راست برای ایجاد ائتلافی گسترده بوده است. این اتحاد جدید، چیزی که از لحاظ تکنیکی «بلوک هژمونیک جدید» نامیده می‌شود، تا حدی بسیار موفق بوده زیرا توانسته است در مبارزه بر سر شعور متعارف^۱ قدم‌های مهمی بردارد. یعنی، تمایلات و تعهدات اجتماعی متفاوت را به صورتی خلاق به یک‌دیگر پیوند زده و آن‌ها را تحت رهبری خود پیرامون موضوعاتی مربوط به رفاه، فرهنگ، اقتصاد و، همان‌طور که ممکن است بسیاری از شما به تجربه بدانید، آموزش سازمان داده است. هدف آن در سیاست آموزشی و اجتماعی را می‌توان به بهترین حالت «مدرن‌سازی محافظه‌کارانه» توصیف کرد.^[۲] در این فرایند، دموکراسی به فعالیت‌های مصرف‌گرایی و همین‌طور شهروندی به فردگرایی مالک‌مآبانه کاهش یافته است. و نوعی سیاست مبتنی بر انزجار و ترس از «دیگری»^۳ تحمیل شده است. در حالی که من و بسیاری دیگر سال‌ها به نقد این گرایش‌ها پرداخته‌ایم، این نیروهای مدرن‌سازی محافظه‌کارانه به همی ما خدمت کرده‌اند. آن‌ها بار دیگر نشان داده‌اند که سیاست و فعالیت آموزشی صرفاً موضوعاتی تکنیکی نیستند، بلکه به‌طور ذاتی سیاسی و ارزشی هستند. آن‌ها تعاریف رقابتی از اخلاق و عدالت اجتماعی را در بر می‌گیرند و مستلزم تفکر عمیق ما هستند.

اهمیت این موضوعات تنها زمانی کاملاً درک می‌شود که با تضادهای بزرگ‌تر بر سر این مسئله پیوند بخورند که چه‌گونه بنیادی‌ترین ایده‌هایی که ظاهراً مبنای نظام حکومتی ما را تشکیل می‌دهند در نهادهای اصلی و زندگی روزانه‌ی ما تحقق پیدا کرده، می‌کنند و استقرار می‌یابند. به‌عنوان مثال، ما غالباً روایتی از تاریخ خود را به‌مثابه حرکتی باشکوه در مسیر آزادی و برابری خلق می‌کنیم، موقعیتی که دیدگاهی از پیش‌رفت خطی را فرض می‌گیرد. این روایت گفته‌ی توماس ونت‌ورث هیگینسون، طرف‌دار الغای برده‌داری، را نادیده می‌گیرد که پس از جنگ داخلی گفت: «انقلاب‌ها ممکن است به عقب بازگردند». یعنی، در حالی که می‌توان به آزادی و برابری دست یافت، هم‌چنین ممکن است آن‌ها از میان برداشته شوند.^[۳]

به‌علاوه، این واقعیت نیز وجود دارد که معنای برخی از مهم‌ترین مفاهیم ما هم‌چون آزادی و برابری به چالش کشیده می‌شود. عمومیت استفاده از آن‌ها تعدادی از دلالت‌ها و کاربردهای واگرا را پنهان می‌سازد که آن‌ها را به موضوع ناسازگاری‌های شدید تبدیل می‌کنند. تثبیت معانی اجتماعی این مفاهیم بدون مبارزات سیاسی، اقتصادی، و فرهنگی امکان‌ناپذیر است. در واقع، همان‌طور که فونر به ما خاطر نشان می‌سازد، فهم واژگانی هم‌چون آزادی و برابری به معنای «کسب موقعیت برتر در مبارزات سیاسی است».^[۴]

این را که این مبارزه بوده و هست می‌توان در چیزهایی چون تفاوت‌ها در حتا آنچه عملاً در روزهای تعطیل اتفاق می‌افتد مشاهده کرد. اجازه بدهید مثالی بیاورم. در دهه‌های پیش از جنگ داخلی، سیاه‌پوستان آزاد در شمال پیوند مشترک ایالات متحد را با پیوند مربوط به پیش‌رفت آزادی تعویض کردند. به‌جای چهارم ژوئیه، روزی که در آن «ما» آزادی «خود» را جشن می‌گرفتیم (اما از حضور بسیاری از افریقایی امریکایی‌ها در تعداد زیادی از این اجتماعات در سرتاسر کشور برای شرکت در این جشن عمومی با زور جلوگیری به عمل می‌آمد)، آن‌ها تقویم جایگزینی برای جشن‌ها خلق کردند. تاریخ‌هایی چون اول ژانویه (در سال ۱۸۰۸ که در آن خرید و فروش برده غیرقانونی اعلام شد) و اول اوت (سال‌گرد آزادی جزایر هند غربی) را دوباره در مرکز قرار دادند. همان‌طور که فردریک داگلاس در انتقاد شدید از ریاکاری کشوری که از آزادی لذت می‌برد اما هم‌چنان برده‌داری را حفظ می‌کند می‌گوید، ایالات متحد «لایق نام بزرگ یا آزاد نیست. . . این چهارم ژوئیه مال شماسست، نه من».^[۵]

ایده‌های آزادی و برابری — و آنچه بازمی‌نمایانند و این‌که چه‌گونه بازمی‌نمایانند — در طول زمان به‌طور قابل توجهی تغییر کرده‌اند. معانی متفاوتی به آن‌ها نسبت داده شده و در حوزه‌های متفاوتی از زندگی اجتماعی به کار رفته‌اند. برخی از این معانی بر فعالیت اقتصادی بی‌قید و شرط تأکید دارند، در حالی که برخی دیگر بیش‌تر سیاسی و فرهنگی هستند. آن‌ها برای اشاره به مبارزات بر سر حقوق افراد ستم‌دیده به کار رفته‌اند: حق به‌رسمیت‌شناختن شأن انسانی آن‌ها، حق رأی، تشکل‌یابی، کار، و مسائلی از این دست. با وجود این، همین ایده‌ها به‌گونه‌ای به کار رفته‌اند که آزادی را برابر با کنترل